

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اولاً خدای تعالی خوشحالم و حقیقتاً خدای تعالی متشکرم از یک حضار، بخصوص برادران و خواهرانی که زحمت کشیده بودند، تحقیق کردند، مقاله تنظیم کردند، بعد کوشش کردند آن مقاله را خلاصه کردند - پیدا بود دیگر، مقالیه کاملاً خلاصه شده بود - که با خدا به ما توفیق بدهد، بتوانیم اصل مقاله‌ها را که حالا چاپ کردند، در اختیار گذاشتند، وقت کندیم و انشاءالله بینیم. حالا بنده که اقبال این وقت پیدا کردن را به خداست داشته باشیم، اما دوستان خوب است به اصل مقالات مراجعه کنند و تأمل کنند؛ چون ما با این مقوله کار داریم. همچنین از مجری محترم و عزیزمان آقای دکتر واعظزاده که طبق معمول با سخنان کوتاه، مطالب زیادی را بیان میکنند و با تظاهر کم، عقبی و وسیعی از کار را با خودشان این طرف و آن طرف می‌کشاند، تشکر می‌کنم. واقعاً ایشان و همکارانشان خدای تعالی زحمت می‌کشند؛ می‌دانیم.

لازم است یک تشکر ویژه هم از همی‌دستان در کاران بکنیم. خوب، این روزها مشاهده می‌کنیم که در تبع این گلاو ز شدنهایی که استخبار جهانی و در واقع دشمن درجه‌های یک آزادی، با کشور ما و با جمهوری اسلامی پیدا کرده - سر هم بین قضاای اقتصادی و آثار آن بر عملکرد مجموعه‌های حکومت و در زندگی مردم - طبعاً یک دغدغه‌های عمومی در فضای سیاسی کشور وجود دارد؛ یعنی هر یک چکدامان فارغ از این فکر نیستند در این حال این کار اصلی و اساسی و بلندمدت، دچار وقفه و تعطیل نشود؛ یعنی تقریباً به طور دقیق، طبق همان برنامه‌ریزی‌هایی که کرده بودند، این اجلاس در زمان خود تحقق پیدا کرد. این بنده را، هم خوشحال می‌کند، هم متشکر می‌کند از همی‌دستان در کاران.

جمهوری اسلامی از برگزاری جلسات نشست‌های اندیشه‌های راهبردی چند هدف عمده دارد، که این هدف‌ها را ما نمی‌خواهیم فراموش کنیم و از جلوی چشمان خارج نکنیم. یکی این است که کشور در مقولات زربنائی، نیاز شدیدی دارد به فکر، اندیشه، اندیشه‌های شهورزی. خدای تعالی از مقولات اساسی وجود دارد، که حالا این چهارمی است که دارم مطرح می‌کنم، و ما این‌ها را در این جهت که در آنها اندیشه‌های شهورزی کندیم و فکر را به کار بندازیم. بنده در یک دیدار ماه رمضان در این حسنیه که با جمعی از دانشگاه‌ها بود - حالا اساتید، دانشجویان، ادمینست - آنجا اشاره کردم به سخن یکی از حضار و سخنرانان سال قبل همان جلسه، که به من خطاب کرده بود که شما که این چند ساله اینقدر روی مسئله‌های علم و پرشرف علمی و شکوفایی علمی تکیه می‌کنید، روی فکر هم تکیه کنید. من فکر کردم در این باره حرف مهمی است. خوب، ما اینجا هم گفته‌ایم که برویم فکری بکنیم برای فکر، برای اندیشه‌های شهورزی، فعال کردن اندیشه‌ها. البته این مسئله شرائطی دارد، زمینه‌هایی دارد، امکاناتی دارد؛ بعضی‌ها را نداریم، بعضی‌ها را نداریم، می‌توانیم کسب کنیم. این جزو چالش‌های اساسی یک ملت است؛ ملتی مثل ما که مانند مرداب یک جا نمانده؛ مثل رودخانه‌های خروشان در جریان است. ما این‌طور می‌گردیم؛ ما در حال جریانیم، داریم پیش می‌رویم. زد و خورد و به این طرف و آن طرف خوردن و مواجه شدن با مانع هست، اما پرشرف متوقف نمی‌شود. ما یک چیزین ملتی هستیم؛ پیشرفت این‌ها را نداریم که به این مسئله فکر کنیم. بنابراین نیاز شدیدی کشور به فکر و اندیشه، بخصوص در مقولات زربنائی، یکی از هدف‌های این جلسات است.

یک هدف دیگر، اهمیت ارتباط مسئله با نخبگان است. من ممکن است کتاب شما را بگیرم بخوانم؛ اما این فرق می‌کند با این که سخن شما را از خودتان بشنوم، و لوله به صورت خلاصه شده. همی‌حضاری که اینجا تشریف دارند، این حکم درباره‌شان صادق است. سخن یکدیگر را بلاواسطه تخاطب کنند، بشنوند؛ این هم یک نکته مهمی است. نکته سوم - که این هم نکته‌های بسیار مهمی است - زمینه‌سازی علمی برای دست‌آفتاب به پاسخ‌سؤال‌های مهم در مقوله‌های بنیادین است. هم به طوریکه بعضی از دوستان اشاره کردید، ما با سؤال‌های مواجهه‌ای ما این سؤال‌ها با پاسخ داده شود. این سؤال‌ها شبهه‌آفرینی نیست، فقط به این شبهات و گره‌های ذهنی نیست؛ بلکه طرح مسائل اساسی اجتماع است. با ادعائی که ما داریم، که می‌گوئیم ما جمهوری اسلامی و نظام اسلامی هستیم، اینها طرح مسائل اساسی است. باید گفت، باید پاسخ داد. آیا این مسئله حل شده است؟ جواب روشنی دارد؛ ندارد؟ در این زمینه، ما احتیاج به کار داریم. این اهداف این جلسه است.

البته این نشستی که امشب داریم و نشست‌های سه‌گانه قبلی، هر یک کدام برای این نبود که سخن آخر در اینجا زده شود. نه شما حرف آخر را می‌زنید، نه بنده حرف آخر را می‌زنم؛ این‌ها فقط زمینه‌سازی است. ما می‌خواهیم این حرکت را به فتنه‌ها؛ این جریان به مثابه‌های یک چشمی جوشنده‌های، دهنه‌هاش باز شود، تا جوشش راه بیفتد. کار اصلی، بعد از این جلسه باید شروع شود؛ که آن هم به دست پژوهشگران و استادان خوشفکر و بانگ‌زده، هم در حوزه و هم در دانشگاه انجام خواهد گرفت. خوب، کارهایی که بعد از نشست اول انجام گرفت - که نشست درباره‌ی الگوی انسانی اسلامی پرشرف بود - جناب آقای دکتر واعظزاده شرح دادند؛ کارهای خوبی شده، کارهای اساسی شده. نشست بعدی هم که با موضوع عدالت بود، به همان مرکز سپرده شد. نشست سوم درباره‌ی خانوادگی بود. کارهای مهمی در این زمینه انجام گرفته؛ چه در مرکز، و چه در برخی مؤسسات تحت‌حفظ و مراکز تخصصی. کار دارد پیش می‌رود. تا بلو نداشتن این کار، درخواست خود بنده بود. ما از اول ما می‌نبودیم که برای این کار تا بلو بزنیم. ما می‌خواهیم کار انجام بگیرد؛ وقتی که تحقق پیدا کرد،

تابلو پدید آمد. البته اخیراً من به دوستان گفتم برای اینکه این جرئ‌انسانی، بخصوص در مقوله‌ی چالش‌های مثل آزادی، در خارج تحقق پیدا کند، از آقایان درخواست کردیم سه است‌رسانه‌ی مرتب‌ی را دنبال کنند، تا صاحب‌نظران، افراد علاقه‌مند، افرادی که احیاناً به خمودگی در این زمینه‌ها دچار شدند، دنبال یک بیانیه‌ی برای انگ‌زش هستند، آنها بتوانند از جلسهی امشب ما بهره‌مند شوند و وارد جرئ‌ان شوند؛ لیکن ما بنا بر تبلیغات - به معنای متعارف - نداریم. اما درباره‌ی موضوع نشست امشب - معنی مسئله‌ی آزادی - چند تا نکته وجود دارد. باناتی که دوستان کردند، بانات خیلی خوبی بود. معنی واقعاً انسان وقتی گوش می‌کند - که بنده هم مستمع خوبی هستم و حرفها را با دقت گوش می‌کنم - استفاده می‌کند. از همهی این باناتی که دوستان کردند - از بعضی بیشتر، از بعضی کمتر - واقعاً استفاده کردیم. نکات قابل توجهی بود. البته این راه من به‌رودرباستی بگویم؛ از مجموع فرمایشات آقایان هم فهمیدیم که چقدر ما در این زمینه خلأ داریم. خود بانات و تحقيقات شما این باور را که در بنده بود، تشدید کرد، که فهمیدیم ما چقدر در این مسئله کمبود داریم؛ که حالا به این مسئله کمبودمان اشاره خواهیم کرد.

حقیقت این است که بحث آزادی در این غرب‌ها، در همین سه چهار قرن حول و حوش رنسانس و بعد از رنسانس، یک شکوفائی به‌نظری پیدا کرده. چه در زمینه علوم فلسفی، چه در زمینه علوم اجتماعی، چه در زمینه هنر و ادب‌ات، کمتر موضوعی مثل مسئله‌ی آزادی در غرب، در این سه چهار قرن مطرح شده. این یک علت کلی دارد، علت پدیده‌ی هم دارد. علت کلی این است که این بحث‌های بنیادینی اصولی برای اینکه راه بیفتد، یک ماجرا انگ‌زنی لازم دارد؛ معنی غالباً یک طوفان این بحث‌های اساسی را به راه می‌اندازد. در حال عادی، بحث‌های چالشی عمیق مهم دربارهی این مقولات اساسی اتفاق نمی‌افتد؛ یک حادثه‌ی با پیش‌اند که آن حادثه زمینه شود. البته عرض کرده‌ام این اشاره‌ی به عامل اصلی است - که حالا عامل اصلی را عرض می‌کنم - عوامل جانبی هم هست. آن حادثه در درجه‌ی اول رنسانس بود - رنسانس در مجموعه‌ی کشورهای اروپایی؛ از ایتالیا بگیریم که سرمنشأ بود، بعد انگلستان، فرانسه و جاهای دیگر - بعد از آن مسئله‌ی انقلاب صنعتی بود، که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هجدهم در انگلستان به وجود آمد. خود انقلاب صنعتی یک حادثه‌ی بود، مثل یک انفجار، که انسانها را به فکر وادار می‌کند، اندیشمندان را به فکر وادار می‌کند. بعد هم در نهمین قرن هجدهم مقدمات انقلاب کبیر فرانسه - که زمینه‌ی اجتماعی تحقق یک انقلاب عظیم بود - در مناطقی که از این انقلابها نداشت، فراهم شد. البته نظر آن در صد سال، دو سده سال قبل از آن مختصراً در انگلستان اتفاق افتاده بود، لیکن قابل مقایسه نبود با آنچه که در انقلاب فرانسه اتفاق افتاد.

مقدمات انقلاب فرانسه، همان آمادگی داخل مجموعه بود؛ همان چیزی که زیر پوست جامعه وجود داشت و اندیشمندان آن راه می‌دیدند. من به شما عرض بکنم؛ آن مقداری که امثال مونتسکیو و آروسو از واقعه‌ی تهای جامعه‌ی فرانسه استفاده کردند برای گرفتن فکر، واقعه‌ی تهای جامعه‌ی فرانسه از فکر آنها آنقدر استفاده نکرده. هر کس نگاه کند، این را خواهد دید. می‌دانید که خود مونتسکیو و اصلاً برون فرانسه بود. واقعه‌ی تهای وجود داشت. قبل از اینکه آن انفجار بزرگ سال 1789 اتفاق بیفتد - که خوب، انفجار عظیمی بود؛ چقدر ضایعات، چقدر خرابی‌ها به وجود آورد - در زیر پوست جامعه و شهر و کشور اینقدر حوادث اتفاق می‌افتاد که نشان می‌داد یک چیزی در جرئ‌ان است. حالا در خصوص آزادی، بحث عقل را مطرح فرمودند. نه، من به شما عرض بکنم؛ در انقلاب کبیر فرانسه ممکن است چهار تا روشنفکر یک جور حرف می‌زدند، اما در می‌دان عمل روی زمین، آنچه که مطرح نبود، مسئله‌ی عقل و عقلا و گرایش به عقل بود. نه، اینجا فقط مسئله‌ی آزادی بود؛ عمدتاً آزادی از قید سلطنت و حکومت مستبد مسلط از چند قرن پیش؛ حکومت بورژوازی که بر همهی ارکان زندگی مردم مسلط بودند. فقط هم دستگاه دربار نبود، بلکه اشراف فرانسه هر کدام یک پادشاهی بودند. این که شما می‌گویید راجع به باس‌ل و زندان‌های باس‌ل، این مال همان چند صباح که نبود؛ شاید چند قرن گذشته بود و باس‌ل، همان باس‌ل بود. معنی وضع، وضع آشفته‌ی بود. خوب، آدم‌های صاحبفکری مثل ولتر و روسو و مونتسکیو این وضع را که می‌دیدند، استعداد اندیشیدن و فکر داشتند، به یک جایی می‌رسیدند، یک حرفی می‌زدند؛ حرف‌های آنها هم در واقعیت و در متن عمل در فرانسه اصلاً مورد توجه قرار نگرفت. حالا شما نگاه کنید، نطق‌هایی که در آن وقت همان بزرگان نطق - مابود و گران - کردند، هیچکدام ناظر به حرف‌های مونتسکیو و حرف‌های ولتر و آنها نیست. هم‌هاش ناظر به فساد دستگاه، استبداد دستگاه و انهداست. واقعه‌ی انقلاب فرانسه این است.

انقلاب کبیر فرانسه به یک معنا یک انقلاب ناکام بود. حداکثر از ده سال اودوازده سال بعد از انقلاب، امپراتوری پر قدرت ناپلئون به وجود می‌آید؛ معنی یک پادشاهی مطلق، که پادشاهان قبل از لوئی شانزدهم کشته‌شده‌ی در انقلاب هم اینجور که ناپلئون پادشاهی کرده بود، پادشاهی نکرده بودند! ناپلئون می‌خواست تاجگذاری کند، پاپ را آوردند تا تاج سلطنت را روی سر ناپلئون بگذارد؛ اما ناپلئون اجازه نداد پاپ بگذارد؛ از دست پاپ گرفت، خودش روی سرش گذاشت! حالا آنها در حاشیه و توی پرائنز است. در مقایسه‌ی با انقلاب ما، بنده نسبت به این نکته توجه شود: در انقلاب ما آن چیزی که نگذاشت چیزین حوادث و فجایعی پیش بیاید - لاقلاً به یک شکلی، ولو مثلاً خفتنش - وجود امام خمینی بود. آن رهبر‌هایی که متبوع و منتقد و مطاع عندالکلی بود، او بود که نگذاشت و آلامطمئن باش که حالا اگر نه

آنچنان حوادث، حوادثی شبیه آن پیش آمد. در همه این دهه‌ها دو دهه سالی که ما این انقلاب را ظهور ناپلئون و قدرت گرفتن ناپلئون است، سه گروه بر سر کار آمدند؛ که هر گروه، گروه قبلاًشان را کشتند، نابود کردند و خودشان سرکار آمدند؛ باز گروه بعدی آمد، این گروه را نابود کرد و کشت. مردم هم که در نهایت بلبشو و بدبختی زندگی می‌کردند. این انقلاب که رفرانسه بود، انقلاب اکتبر شوروی هم از جهات زیادی هم این جور است - یعنی شبیه انقلاب که رفرانسه است - منتها آنجا یک وضع خاصی بود، و عوامل گوناگون دیگری که به یک شکلی مردم را هدايت و کنترل کرد. بد نیست اینها مورد توجه قرار بگیرد. در محافلی که حالا بنده با اینها برخورد دارم - چه محافل تاریخی، چه محافل دانشگاهی اینچنینی - متأسفانه نمی‌بینم که به نکات موجود در این انقلابها توجه کنند.

البته می‌دانید در فرانسسه چند انقلاب اتفاق افتاده. این انقلابی که در پایان قرن هجدهم اتفاق افتاد، انقلاب که رفرانسه است. بعد از حدود چهل سال، یک انقلاب دیگر؛ بعد از حدود بیست سال بعد از آن، یک انقلاب دیگر به وجود آمد؛ یک انقلاب کمونستی. اول این انقلاب کمونستی در فرانسه اتفاق افتاده، که آنجا کمونها را تشکیل دادند.

بنابراین عوامل رشد این حرکت فکری، اینها بود: در درجهی اول، رنسانس بود. طبعاً رنسانس یک حادثه‌ی دفعی نبود، اما حوادث فراوانی در طول دوست سال اول رنسانس پیش آمد، که یکسایه مسئله انقلاب صنعتی بود، یکسایه مسئله انقلاب که رفرانسه بود. خود اینها فکر آزادی را مطرح کرد؛ لذا کار کردند. فلاسفه فراوان متعددی هزاران تحقیق و مقاله و کتاب نوشتند. در همهی کشورهای غربی صدها کتاب مدون در باب آزادی نوشته شد. بعد هم که این فکر به امریکا منتقل شد، در آنجا هم هم این طور کار کردند.

تا قبل از مشروطیت، ما یک موقعی از آن قبل که یک موج فکری ایجاد کند تا به فکر مقوله‌های مثل آزادی بگفتیم، نداشته‌یم. مشروطیت فرصت خیلی خوبی بود. مشروطیت حادثه‌ی بزرگی بود، به طور مستقیم مرتبط هم بود با مسئله آزادی؛ لذا جای این داشت که این در آنچه آرام فکر علمی ما را - چه در حوزه‌های روحانی، چه در غیر روحانی - برآشوبد؛ یک طوفانی به وجود آورد و یک کاری انجام دهد؛ کما اینکه کرد. تفکرات مربوط به آزادی آمد مطرح شد، منتها یک نقه صهی بزرگی وجود داشت که این نقه صه نگذاشت ما به آن راه درست در این تفکر بگفتیم و در آن راه پیش برویم؛ آن نقه صه عبارت از این بود که از چند سال قبل از مشروطیت - شاید از دو سه دهه‌ی قبل از مشروطیت - تفکرات غربی بتدریج به وسیله عوامل اشرافی، شاهزاده‌ها و عوامل سلطنت، داخل ذهن یک مجموعه‌های از روشنفکران راه باز کرده بود. روشنفکر هم که می‌گوئیم، در آن دوران اولی، روشنفکر مساوی است با اشرافی. یعنی ما روشنفکر را اشرافی نداشته‌یم. روشنفکران درجهی اول ما هم این رجال دربار و وابستگان و متعلقه‌ها به آنها بودند؛ اینها از اول با فکر غربی در زمه‌ی آزادی آشنا شدند. لذا شما وقتی که وارد مقوله‌ی آزادی در مشروطیت می‌شوید - که یک مقوله‌ی خیلی پر جنجال و شلوغی هم هست - می‌بینید همان گرایش ضد کلسائی در غرب که شاخصه‌ی مهم آزادی بود، در اینجا هم به عنوان ضد مسجد و ضد روحانیت و ضد دین بروز پیدا می‌کند. خوب، این یک قیاس معالفارق بود. اصلاً جهت‌گیری رنسانس، جهت‌گیری ضد دینی بود، ضد کلسائی بود؛ لذا بر پایه‌ی بشرگرایی، انسانگرایی و اومانسم پایه‌گذاری شد. بعد از آن هم همهی حرکات غربی بر اساس اومانسم بوده، تا امروز هم این جور است. با همهی تفاوتهایی که به وجود آمده، پایه، پایه‌ی اومانسم است یعنی پایه‌ی کفر است، پایه‌ی شرک است - که اگر مجال بود، بعداً اشاره خواهیم کرد - این هم این آمد اینجا. شما می‌بینید مقاله‌های روشنفکران استمدار روشنفکر، حتی آن آخوند ته‌زده‌ی به تنه‌ی روشنفکر هم وقتی در باب مشروطیت کتاب و مقاله می‌نویسد، همان حرفهای غربیها را تکرار می‌کند؛ چیزی پیش از آن نیست. این بود که زایش به وجود آمد.

بنابراین، خاصیت فکر تقلیدی این است. شما وقتی که نسخه را از طرف دیگر بردارید برای اینکه همان نسخه را بخوانید و عمل کنید، دیگر زایش معنی ندارد. اگر چنانچه دانش را، انگیزه و فکر و ایده را از او گرفته‌اید، خوب ببله، خودتان به کار می‌افتید، زایش به وجود می‌آید. این اتفاق نمی‌افتد؛ لذا زایش بعداً به وجود آمد؛ لذا در زمه‌ی نه‌ی کار مربوط به آزادی، هیچ حرف نو، هیچ ایده‌ی نو، هیچ منظومه‌ی فکری نو - مثل منظومه‌های فکری که غربیها دارند - به وجود نمی‌آید. خیلی از این صاحبان فکر در غرب، یک منظومه‌ی فکری در خصوص آزادی دارند. هم این نقدهایی که بر اومانسم قدمی انجام گرفته و همچنان نقدهایی که بعداً بر نسخه‌های جدید اومانسم و ابرالدموکراسی و آن چیزهایی که بعداً برای اومانسم مثلاً قرن هفدهم شانزدهم است، وارد آوردند، هر کدام برای خودش یک منظومه‌ی فکری است؛ اولی دارد، آخری دارد، پاسخ سؤالات فراوانی دارد. ما یک دانه از آنها را در کشورمان به وجود آوردیم؛ ما با اینکه منابع ما زیاد است، ما فقر منبعی نداریم - هم این طور که دوستان اشاره کردند - یعنی واقعاً ما توانیم یک مجموعه‌ی فکری مدون، یک منظومه‌ی کامل فکری در مورد آزادی - که به همهی سؤالات رز و درشت آزادی پاسخ دهد - تأمین کنیم. البته این کار همت می‌خواهد؛ کار آسانی نیست. ما این کار را نکرده‌ایم. ما در این حال که منابع داریم، اما همان منظومه‌های فکری آنها را آوردیم؛ حالا هر کسی به هر جا دسترسی پیدا کرد؛ یکی با اثرش ارتباط داشت، از آنچه که دانشمند اثرش گفته بود؛ یکی زبان فرانسسه بلد بود، از آن که در فرانسسه حرف زده بود؛ یکی با

انگلس آلمان مربوط بود، از آن که با زبان انگلیسی از زبان آلمانی حرف زده بود، تقلید کرد؛ شد تقلیدی. مخالف بن هم که مخالف بن آزادی محسوب شدند، در واقع از هم بن سوراخ گزیده شدند - که هر دو گروه از یک سوراخ گزیده شدند - آنها هم چون دیدند که حرفها، حرفهای ضد بنی است، حرفهای ضد الهی است، با آن مواجه شدند. امروز ما کمبود داریم، ما خلأهای زیادی داریم، شکافهای زیادی وجود دارد؛ و ضمن اینکه منابع داریم، منظومهای فکری نداریم. اینجا در جمع امروز، آقای دکتر برزگر - اگر اشتباه نکنم - به نظرم تنها دوستی بودند که یک منظومه ارائه کردند. ممکن است شما آن منظومه را ناقص بدانید و ناقص باشد؛ حرفی نیست. ما با دیدن برویم به سمت منظومه ساز؛ یعنی قطعات مختلف بن پازل را در جای خود بنشانیم، یک ترسیم کامل درست کنیم؛ به این احتیاج داریم. این هم کار یک ذره، دو ذره نیست کار یک جلسه، دو جلسه نیست کار جمعی است و تسلط لازم دارد؛ هم تسلط به منابع اسلامی، هم تسلط به منابع غربی؛ که عرض خواهیم کرد.

خب، دو سه نکته من عرض بکنم. یک مسئله، مسئله تبیین موضوع است. ببینید، دوستان اینجا اشاره کردند به آزادی معنوی. آزادی معنوی به آن معنایی که در بعضی از روایات ما هست و برخی از متفکرین ما مثل مرحوم شهید مطهری به آن اشاره کردند، برترین انواع فضیلتهای انسان است - در این شکی نیست - منتها این، محل بحث ما نیست. اصلاً بحث ما درباره آزادی معنوی به معنای سلوک الهی و قرب الهی و پیش رفتن در وادی توحید - که آدمهایی مثل ملا حسنی نقوی همسانی مرحوم آقای قاضی مرحوم آقای طباطبائی محصول این هستند - نیست؛ بحث ما درباره آزادیهای اجتماعی و سیاسی، آزادیهای فردی و اجتماعی است؛ مسئله امروز دنیا این است. خیلی خوب، ممکن است ما صد مسئله دیگر هم داشته باشیم که غرب از آنها اصلاً خبر نداشته باشد - هم بن سلوکیهای معنوی و اینها از این قبیل است - خب، آن را هم در جای خودش بحث کنیم. آنچه که ما دنبالش هستیم، آزادی به هم بن معنای متداول و دارج بن محافل دانشگاهی و سیاسی و روشنفکری امروز دنیا است، که راجع به آزادی بحث میکنیم. ما راجع به این هم نخواهیم بحث کنیم. آزادی معنوی به آن معنای سلوک الهی و قرب الهی و نظر الهی و حب الهی و اینها، آن به جای خود یک موضوع دیگر است. به یک معنا، یک آزادی دیگری وجود دارد که میتوان آن را آزادی معنوی دانست و آن، آزادی از چنگ عوامل درونی است که مانع عمل آزاد ما در جامعه میشود، اما مانع آزاداندیشی ما در جامعه میشود؛ مثل ترس از مرگ، ترس از گرسنگی، ترس از فقر. در قرآن به این ترسها اشاره شده است: «فلا تخشوا الناس و اخشون»، (1) «فلا تخافوهم و خافون ان کنتم مؤمنین»، (2) خطاب به بنغمبر: «و تخشی الناس و الله احق ان تخشاه». (3) ترس از سلب امتیازات. فرض کنید ما در فلان دستگاه یک امتیاز داریم؛ اگر این حرف را بزنیم، اگر این آزادی را به خرج دهیم، اگر این امر به معروف را بکنیم، ساقط میشود. طمع موجب میشود که من آب شما را نگویم، با شما آزادانه برخورد نکنم - شمائی که صاحب قدرت هستید - برای خاطر اینکه در شما طمع داریم. احساسات، تعصبات، بغا و غلط، اتحرج؛ اینها هم یک نوع موانع درونی است، که آزادی از اینها را هم میشود اسمش را گذاشت آزادی معنوی. بنابراین ما دو تا اصطلاح در آزادی معنوی داریم: یک اصطلاح، آن اصطلاح اول است که عروج الهی و قرب الهی و حب الهی و اینهاست. آن اصلاً وارد بحث ما نیست، آن یک مقوله دیگر است. دیگری، آزادی معنوی به معنای رها شدن از قیود درونی و پابندیهای درونی است که نمگذارد من جهاد بروم، نمگذارد من مبارزه کنم، نمگذارد من صریح حرف بزنم، نمگذارد من مواضع خودم را آشکارا بگویم، من را دچار نفاق میکند، دچار دورویی میکند. در مبارزه با موانع آزادی، این بحث قابل طرح است.

نکته بعدی این است که ما میخواهیم نظر اسلام را بدانیم. ما که با کسی رودرباشی نداریم. ما اگر بخواهیم نظرات منهای اسلام را - هر چه که ذهن ما میپزد و میپرواند - دنبال کنیم، به همان آشفته گانهایی دچار میشویم که متفکرین غربی در زمره نهایی گوناگون مبتلا میشوند؛ هم در فلسفه دچار هستند، هم در ادبیات و هنر دچار هستند، هم در مسائل اجتماعی دچار هستند؛ آراء متضارب گوناگون علیه یکدیگر، که غالباً هم اینها امتداد عملی پیدا نمیکند، نه، ما دنبال این هستیم که ببینیم نظر اسلام چیست.

پس ببینید ما در بحث آزادی، اول بن محدودیت را برای خودمان درست میکنیم. آن محدودیت چیست؟ عبارت است از این که ما نظر اسلام را میخواهیم؛ خودمان را محدود میکنیم به نظر اسلام و چهارچوب اسلامی. این، اول بن محدودیت. در بحث آزادی، از محدودیت ترسیم. چون وقتی گفته میشود آزادی، آزادی در معنای اولی - که با حمل اولی ذاتی مشخص میشود - یعنی رها شدن. کسی که میخواهد درباره آزادی بحث کند، کأنه هر چه زی که اندکی با این رها شدن منافات داشته باشد، برایش سنگ بنماید؛ یعنی دنبال استثناء نگردد. قاعده عبارت است از رهایی مطلق. او دنبال این نگردد که «آلما خرج بالدا» «لاش چیست، که بگویم خب، در این زمره نهایی آزادی نه، در آن زمره نهایی آزادی نه؛ از این چند تا زمره که بگذریم، آزادی بماند. این اشتباه را انسان ممکن است در مواجهه با بحث آزادی بکند. من عرض میکنم اینجوری نیست. از اول هیچ پیشفرضی وجود ندارد که بخواهد به ما آزادی مطلق را بدهد - که حالا عرض خواهیم کرد که اصلاً منشأ آزادی در اسلام چیست - از اول چنین پیشفرضی نداریم که یک

آزادی مطلق حق انسان است، متعلق به انسان است، برای انسان ارزش است، حالا بگردیم ببینیم که استثناها کدام است، «ما خرج بالذلّ لها کدام است؟»، قضیه ۱۴ نجوری نیست. ما از محدودیت نترسیم. همان طور که عرض کردم، اول بن محدودیت ما که دربارهی مباحث آزادی در اسلام حرف میزنیم، این است که چگونه در «اسلام»؛ یعنی از اول، چهارچوب درست میکنیم؟ از اول برایش محدوده درست میکنیم. آزادی در اسلام به چه معناست؟ این خودش شد محدوده. نه، بحث ما اصلاً بن است.

در آیهی معروف سورهی مبارکهی اعراف میفرماید: «الَّذِينَ تَبِعُوا الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي جَدَّوْنَهُ مَكْتُوبًا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ أُولَئِكَ نَادَىٰ سِخْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَلَّ لَهُمُ الْبُيُوتُ وَحَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَضَعَ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». (۴) بن واضحتر بن آیه در قرآن برای آزادی است، که «أَصْرًا» را برمیدارد. «أَصْرًا» آن طنابهایی است که به پای پیغمبر میبندند تا باد آن را نبرد؛ یعنی آن را متصل می کنند به زمین. «و لکنه اخلاذ الی الأرض»؛ (۵) آن اخلاذ الی الأرض است. «اواصر» ما آن چیزهایی است که ما را میچسباند به زمین، مانع پروازمان می شود. «غل» هم که غل است دیگر، غل و زنجیر است که پیغمبر آمده است غل و زنجیر را بردارد. در هم بن آیه، قبل از آنکه «ضَعَّ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» را بگوید، میگوید: «وَجَلَّ لَهُمُ الْبُيُوتُ وَحَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ». خب، حلال و حرام یعنی چه؟ حلال و حرام یعنی حد گذاشتن، منع کردن؛ ممنوعیت همراهش است. از وجود محدودیت و ممنوعیت در ذهنمان، هنگامی که راجع به آزادی بحث میکنیم، اصلاً با نداشته باشیم.

بعضی از آقایان گفتند تفاوتی جوهری بن نگاه به آزادی و نظر به آزادی در اسلام و در غرب وجود دارد؛ حالا بخصوص در غرب، برای ما هم را مطرح کردند؛ که البته مکاتب دیگر هم هست، لکن همه در آن جهت شریکند. بله، راست است؛ همه بن تفاوتی که آقایان گفتند، وجود دارد؛ لکن مهمتر بن تفاوت این است: در غرب، منشأ آزادی، به عنوان حق، با عنوان تک ارزش، عبارت است از تفکر انسانگرائی - اومانیزم - چون محور عالم وجود و محور اختیارات در این عالم کون عبارت است از انسان؛ آن هم بدون اختیارات معنی ندارد؛ پس با اختیارات و آزادی داشته باشد. البته این اختیارات، غریزاتی است که «جبر و اختیارات» است. جبر و اختیارات را هم بعضی از آقایان مطرح کردند. بحث اختیاراتی که در جبر و اختیارات میکنیم، این است که انسان «توانایی انتخاب» دارد - توانایی ذاتی و طبیعی دارد - اما در اینجا که صحبت انتخاب میکنیم، چگونه «حق انتخاب» دارد. بن توانایی انتخاب حق و حق انتخاب، یک ملازمهی قطعی وجود ندارد. البته می شود یک ملازماتی برایش فرض کرد، اما اینجوری معلوم نیست قانعکننده باشد. پس آنچه که آنها میگویند، این است؛ آنها میگویند انسان، محور است؛ یعنی در واقع خدای عالم وجود، انسان است و نمیتواند بدون قدرت انتخاب و بدون اراده، وجود داشته باشد. یعنی بدون اعمال اراده - که همان معنای دیگر آزادی است - امکان ندارد که ما فرض کنیم انسان، صاحب اختیار عالم وجود است. این، پای بحث آزادی است. این، مبنای تفکر اومانیزم استی دربارهی آزادی است.

در اسلام مسئله بکلی از این جداست. در اسلام مبنای اصلی آزادی انسان، توحید است. البته دوستان بعضی از موارد دیگر را هم ذکر کردند - آنها هم درست است - اما آن نقطهی کانونی، توحید است. توحید فقط عبارت نیست از اعتقاد به خدا؛ توحید عبارت است از اعتقاد به خدا، و کفر به طاغوت؛ عبودیت خدا، و عدم عبودیت غیر خدا؛ «تعالوا الی کلمة سواء بننا و بننکم آلا نعبد آلا الله و لا نشکر به شئنا». (۶) نمیگویند «لا نشکر به احد» - البته یک جایی هم «احداً» دارد، اما اینجا اعم از آن است - میفرماید: «و لا نشکر به شئنا»؛ هیچ چیزی را شرک خدا قرار ندهید. یعنی شما اگر از عادات بگذرید، بی روی می کنید، این برخلاف توحید است؛ از انسانها بی روی می کنید، همه بن جور است؛ از نظامهای اجتماعی بی روی می کنید، همه بن جور است - آنجائی که به ارادهی الهی منتهی نشود - همهی آنها شرک به خداست، و توحید عبارت است از اعراض از این شرک. «فمن کفر بالطاغوت وؤمن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی»؛ (۷) کفر به طاغوت وجود دارد، بعدش هم ایمان به خدا. خب، این معنایش همان آزادی است. یعنی شما از همهی قیود، غریزاتی عبودیت خدا، آزادید.

بنده سالها پیش در نماز جمعهی تهران، ده پانزده جلسه راجع به همه بن بحث آزادی صحبت کردم؛ آنجا به یک مطلبی اشاره کردم و گفتم ما در اسلام، خودمان را بندهی خدا میدانیم؛ اما بعضی از ادیان، مردم و خودشان را فرزند خدا میدانند. گفتم این یک تعارف است؛ فرزند خدا هستند و غلام هزاران انسان، غلام هزاران شیء و شخص! اسلام این را نمیگوید؛ میگوید فرزند هر کس میخواهی، باش؛ فقط با غلام خدا باشی، غلام غیر خدا نباشی. عمدهی معارف اسلامی که در باب آزادی وجود دارد، ناظر به همه بن نکته است.

این حدیث معروفی که هم از امام المؤمنین نقل شده، هم ظاهراً از امام سجاد نقل شده، من در ذهنم هست که از امام هادی (علیه السلام) هم نقل شده، میفرماید: «أُولَئِكَ نَادَىٰ سِخْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَجَلَّ لَهُمُ الْبُيُوتُ وَحَرَّمَ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَضَعَّ عَنْهُمْ أَصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ». (۴) بن آزادی است - آقا آزادهای نیست که این متاع پست را - لمآظه را، آب بنی ادهان - وان پستی را - جلوی اهلش بندازد؟ خب، تا اینجا چیزی فهمیده نمیشود. معلوم می شود که هر کسی است که این را جلوی اهلش بندازد، خودش دنبال این نرود. بعد

مگوید: «فلس لآنفسکم ثمن الآ الجنة فلا تبعوا بها رها»؛ (8) قیمت شما فقط بهشت است. معلوم می‌شود که برای آن لفاظیه می‌خواستند قیمت بپردازند؛ یعنی آن لفاظیه را می‌دادند که نفس آن را ببرند، هستی آن را ببرند، هویت و شخصیت آن را ببرند؛ بحث معامله در کار بوده، از آن معامله نمی‌کند. اگر بناست معامله کند، چرا نفسان را در مقابل آن لفاظیه می‌دهد؟ فقط در مقابل بهشت و عبودیت خدا بدهد. بنابراین نقطه‌ی کانونی، آن است. البته یک نقطه‌ی کانونی دیگر هم وجود دارد که عبارت است از همان کرامت انسانی، که هم در «فلس لآنفسکم ثمن الآ الجنة» آن را نشان می‌دهد؛ که دیگر حالا وارد این قضیه نشویم.

یک نکته‌ی دیگر این است که ما در تمسک به منابع اسلامی - که هم به طور کلی بعضی از آقا این اشاره کردند، منابع قرآنی و غیر قرآنی و حدیثی، فراوان وجود دارد؛ که باز بنده در همان سلسله سخنرانیهایی آن وقت، فرصت و مجال داشتم، گشته بودم و مبالغه را به یاد کرده بودم، که آنها را در نماز جمعه می‌خواندم - فقط نباید به دنبال آن باشم که اثبات کند بحث درباره‌ی آزادی، هدیه‌ی غرب و هدیه‌ی اروپا به ما نیست. چون گاهی برای آن استفاده می‌کنیم، که آقا چرا بعضی از غربی‌ها هم گویند این مفاهیم را اروپایی‌ها به ما دادند؛ نه، قرنهای پیش از پیداشدن آن مباحث در اروپا، بزرگان اسلام آنها را گفته‌اند. خیلی خوب، این یک فایده است اما فقط این نیست. ما باید به منابع مراجعه کنیم، برای اینکه بتوانیم آن منظومه‌ی فکری مربوط به آزادی را از مجموع این منابع بگیریم.

نکته‌ی دیگر این است که ما درباره‌ی آزادی، از چهار منظر می‌توانیم بحث کنیم: یکی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی، نه به اصطلاح فقه و حقوق؛ که حالا مختصر توضیح عرض خواهیم کرد. یکی از منظر حق، به اصطلاح فقه و حقوق؛ حق، ملک، حق در قبال ملک. یکی از منظر تکلیف. یکی هم از منظر ارزش‌گذاری، نظام ارزشی. به نظر من از همه مهمتر، آن بحث اول است که ما راجع به آزادی از منظر حق، به اصطلاح قرآنی عمل می‌کنیم. حق در اصطلاح قرآن - که شاید تعبیر «حق» به شایسته‌ترین مرتبه در قرآن تکرار شده؛ خیلی چیز عجیبی است - یک معنای عمیق و وسیعی دارد؛ که حالا آنچه به طور خلاصه و مجمل در دو کلمه شایسته بشود یک معنای سطحی از آن داد، به معنای دستگاه نظاممند و هدفدار است. خدای متعال در آیات متعددی از قرآن می‌گوید: همهی عالم وجود بر حق آفریده شده؛ «ما خلقناهما الا بالحق»؛ (9) «خلق الله السماوات و الارض بالحق»؛ (10) یعنی این دستگاه عالم وجود و دستگاه آفرینش - از جمله وجود طبیعت انسان، منهای مسئله اختیار و اراده در انسان - یک دستگاه ساخته و پرداخته و به هم پیوندزده متصل به یکدیگر و دارای نظام و دارای هدف است. بعد از آن هم این مسئله را درباره‌ی تشریح بیان می‌کند. در مورد تکوین، به برخی از آیات اشاره کردم. در مورد تشریح می‌فرماید: «نزل الكتاب بالحق»؛ (11) «ارسلناك بالحق بشرا و نذرا»؛ (12) «لقد جائت رسل ربنا بالحق»؛ (13) این حق، همان حق است که آن در عالم تکوین است، این در عالم تشریح است. این معنای شایسته آن است که عالم تشریح، به حکمت الهی، صددرصد منطبق با عالم تکوین است. اراده‌ی انسان می‌تواند یک گوشه‌ای از آن را خراب کند. البته چون منطبق با عالم تکوین است و جهت، جهت حق است - یعنی آنچه که باید باشد، حکمت الهی آن را اقتضاء کرده - لذا در نهایت، آن حرکت عمومی و کلی غلبه پیدا می‌کند بر همهی این کارهای جزئی‌هایی که تخطی و تخلف و انحراف از این راه است بنابراین تخلفهایی ممکن است انجام بگیرد. این عالم هستی است، این هم تشریح است. خوب، یکی از مواد این عالم، اراده‌ی انسان است؛ یکی از مواد این تشریح، آزادی انسان است پس این حق است. با این دید به مسئله آزادی نگاه کنیم، که آزادی حق است در مقابل باطل.

یک نگاه هم از لحاظ حق به اصطلاح حقوقی است، که عرض کردیم این توانایی مطالبه کردن را به او می‌دهد - یعنی دارای یک خصوصیتی است که می‌تواند چیزی را مطالبه کند - که این تفاوت می‌کند با آن بحث اختیاری در حق انتخاب در جبر و اختیار.

یکی هم مسئله تکلیف است، که آزادی را از دیدگاه یک تکلیف با دیدگاه کنونی اینجور نیست که بگویم خیلی خوب، آزادی چیزی خوبی است، اما من این چیز خوب را نمی‌خواهم. نمی‌شود، با انسان به دنبال آزادی باشد؛ هم آزادی خود، و هم آزادی دیگران؛ نباید اجازه بدهد که کسی در استضعاف و ذلت و محکومیت باقی بماند.

ام‌المؤمنین (علیه السلام) فرمود: «لا تکن عبداً ركب و قد جعلک الله حراً»؛ (14) قرآن هم فرموده است: «ما لکم لا تقاتلون فی سبیل الله و المستضعفین»؛ (15) یعنی شما موظفید آزادی دیگران را هم تأمین کنید، ولو با قتال؛ که حالا اینها دیگر بحثهای گوناگون است.

چهارمین نقطه هم ارزش است که این در نظام ارزشی اسلام، از عناصر درجه‌ی اول است؛ البته همان آزادی‌هایی که موجود است.

خب، من آخرین حرفم را این قرار بدهم که ما حالا که می‌خواهیم درباره‌ی مسئله آزادی بحث کنیم و تحقیق کنیم و پژوهش کنیم و پیش برویم، نسبتاً با نظرات غربی چه باشد؟ این یک نکته‌ی اساسی است. خوب، بحثهایی که آقا این و خانها کردید، همه نشان می‌داد که یک فاصله عمیقی بین نگاه و نگرش اسلام و نگاه و نگرش غرب وجود دارد؛ و درست هم هست، هم این است. منشأ اصلی هم - هم به طور کلی عرض کردیم - این است که ملاک و معیار

آزادی در آنجا بحث انسانسالاری است، در آنجا بحث خداسالاری است، عبودیت خداست، توحید الهی است. بن به جای خود محفوظ. یک وقت ما نگاه میکنیم به نظرات غربی، ملاحظه میکنیم بن نظرات خروجی خوبی نداشتهاند؛ واقعاً ۱۴۰۱ بن است دیگر. حالا بن همه متفکر بن برجسته و بزرگان - کانت و وگنر - راجع به آزادی حرف زدهاند و مطالبی گفتهاند؛ کوحالاً؟ کجای دنیا غرب از لحاظ عمل، رفتارشان منطبق است با آن چه زهائی که آنها گفتهاند و آنها خواستهایند؟ آن محدود تهائی که آنها مراعات کردهاند و ملاحظه کردهاند، وجود ندارد. اگر فرض کنیم بن چه زئی که امروز در واقعیت غرب ملاحظه میکنیم، عیناً ترجمهی عملاتی آنهاست، پس آنها هم خلی وضعیت بد بودند؛ چون امروز وضعیت غرب از لحاظ آزادی، وضعیت بسیار بدی است؛ یعنی به هیچ وجه قابل دفاع نیست. در غرب، امروز آزادی اقتصادی به هم بن شکلی است که آقا بن آنجا اشاره کردند. در حوزهی اقتصادی: تصاحب موقعت تهائی اقتصادی به وسلهی اشخاص معدود. اگر کسی توانست با زرنگی باقلب ابا هر شکل دیگری، خودش را به باشگاه توانگران اقتصادی برساند، همه چه زمال اوست. البته در آمریکانگاه نمیکند به سابقهی اشرافگری؛ برخلاف اروپا و ستهائی اروپائی که آنها یک مقداری به آن مسائل اهمیت دادند؛ در گذشته بیشتر، در حالاً کمتر. در آمریکانجور سابقهائی اشرافی و خانوادگی و آنها وجود ندارد. آنجا هر کسی - ولو یک باربر، یک حمال - بتواند یک وقت از یک موقعتی استفاده کند و خودش را به آن نقطهی بالایی برساند، در رفتن آن سرماهدارهاست و از امتیازات برخوردار میشود و امتیازات مال آنهاست. در آن منسوری که آمریکانها درست کردند، یکی از بزرگان و پشروان و بنگذاران آمریکای امروز - که مال دو ست سال قبل است و من الان ادم نیست کدامشان است؛ تقریباً اندکی پیش از انقلاب کبیر فرانسه، که در آمریکانها آن حوادث اتفاق افتاده و دولت آمریکان شکل گرفته - مگو اداری کشور آمریکانها به دست همان کسانی انجام میگردد که ثروت کشور آمریکانها در دست آنهاست. آن یک اصل کلی است، هیچ ابائی هم نمیکند. ثروت کشور دست آن بن عده است، آنها هم با کشور را اداره کنند؛ درست نقطهی مقابل آنچه که برادر عزیزمان خواهند با تعاون آنها درست کنند، که همه حق مدبر داشته باشند، ولو یک سهم داشته باشند. خوب، آن آزادی اقتصادشان.

در زمه نهی ساسی هم شما بن بازی تراحمات دوحزبی را ملاحظه کنید که صحنهی سیاسی را در انحصار خودشان درمآوردند و قطعاً کسانی که وابستهی به آن احزاب هستند، مراتب و اندازهباشان بسیار کمتر از یک درصد و آنهاست. اصلاً بن احزاب امتداد حققی و واقعی در بن جامعه ندارند؛ در واقع باشگاههایی هستند برای تجمع کعدهای. آنهائی که مآورد رأی میدهند، ابه شعارها فریب بخورند، ا تحت تأثیر تسلط رسانهای هستند که فوقالعاده در غرب غنی و پیشرفته است؛ بخصوص در آمریکانها که واقعاً فاصلهباش با ما فاصلهی زمه بن تا آسمان است از لحاظ توانائی آنها در تبلیغ و دیگرگون کردن واقعتها - سه راه را سه نشان دادن، سه راه را سه نشان دادن - فوقالعاده در آن زمه نهی پیشرفته و کارآمدند. به آن بن وسلهها مردم را میکشند.

در زمه نهی مسائل اخلاقی هم هم بن همجنسبازی است که آن خواهر عزیزمان زمان آمدند گفتند؛ هم بن مفاسدی که وجود دارد. البته برخی قومدهنوز باقی است. آن قوم هم آدم حدس زمه زند که بزودی از بن خواهد رفت؛ یعنی ازدواج با محارم، زنائی با محارم؛ منطقاً هیچ معنی نباد برای آنها داشته باشد. اگر فرض کنیم ملاک و جواز همجنسبازی و زندگی مشترک بدون همسری، مل انسان است، خوب یک نفر هم مل پیدا مکنند فرضاً با محارم خودش یک چند بن فجوری را انجام دهد؛ چرا با مانعی وجود داشته باشد؟ معنی منطقاً وجود ندارد. قاعدتاً هم آن بن موانع از بن خواهد رفت، آن بن موانع هم از آنها گرفته خواهد شد.

بنابرا بن واقعتهای جامعهی غربی، خلی واقعتهای بد، تلخ، زشت و بعضاً نفرتانگه است؛ نه عدالتی هست، نه چه زئی هست؛ تبعیض هست، زورگویی هست؛ در زمه نهی مسائل جهانی، جنگافروزی هست. برای اینکه کارخانههایی تواد اسلحه به پول و نوایی برسند، بن دو ملت جنگ به راه مآندازند، برای اینکه آن کارخانه ورشکست نشود! مآند کشورهای خلیج فارس را از ایران، از جمهوری اسلامی م ترسانند، برای اینکه به آنها فانتوم بفرشند، م راژ بفرشند! آن کارها به طور دائم دارد انجام میگردد.

با مقولات شریف - مقولهای مثل حقوق بشر، مقولهای مثل مردمسالاری - برخورد نکنیم؛ بشود؛ برخوردی بسار بد و غیر اخلاقی با آن مقولات انجام میگردد. بنابراین وضعیت واقعتهای کنونی زندگی در غرب، همان غربی که فلاسفه آن همه در باب آزادی حرف زدهاند، وضعیت واقعتاً بدی است.

انسان به آن نظرات نگاه کند، پس آن نظرات را رد کند؛ آن یک جور نگاه است. بنده معتقدم که آن نگاه را بنای مطلق کرد. بله، آن واقعتها تا حدود زیادی نشاندهند؛ بن است که آن متفکر بن که از خدا دور شدند و خودشان را از هدایت الهی مستغنی افتند و فقط به خودشان متکی شدند، دچار گمراهی شدند؛ خودشان را گمراه کردند، قومشان را هم گمراه کردند؛ خودشان را جهنمی کردند، قومشان را هم جهنمی کردند؛ در آن تردید نیست. منتها من آنجور فکر میکنم که مراجعهی ما به نظرات متفکر بن غربی، با تضارب آرائی که آنها دارند، با پیشکسوتی در آن زمه نهی

فکر آرائی و منظومه آرائی و چگونگی موضوعات کنار هم، برای متفکرین ما مفید خواهد بود، به یک شرط و آن شرط، عدم تقلد است؛ چون تقلد، ضد آزادی است؛ نباید تقلد انجام بگیرد؛ اما نوع کار آنها می‌تواند به شما کمک کند. ما حرفه‌ای‌دگري هم اینجا نوشته بودیم، که در ساعت گذشته می‌دیدید؛ مخصوصاً برای خود بنده که این ساعت معمولاً بنا دارم به مدار نباشم و من این ساعت به مدار نمی‌روم. حضور آقا این محترم و خواهان و دوستان عزیز اینچنان نشاطی به انسان می‌دهد که خواب از انسان دور می‌شود. گفت: «آنکه رسی به دوست که بخوابد و خورشید». «خواب»ش فعلاً امشب اینجا بخوابد، اما «خورشید» در خدمت آقا این هست؛ انشاءالله!

والسلام علیکم ورحمةالله وبرکاته

- (1) مائده: 44
- (2) آل عمران: 175
- (3) احزاب: 37
- (4) اعراف: 157
- (5) اعراف: 176
- (6) آل عمران: 64
- (7) بقره: 256
- (8) تحف العقول، ص 390
- (9) دخان: 39
- (10) جا: 4: 22
- (11) بقره: 176
- (12) بقره: 119
- (13) اعراف: 43
- (14) نهج البلاغه، نامه 31
- (15) نساء: 75